

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۴، شماره ۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۱

تحلیل مؤلفه‌های ادبیات پایداری در اشعار طاهره صفارزاده*

(علمی - پژوهشی)

دکتر احمدغنی پورملکشاه

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران

احمد خلیلی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران

سید محسن مهدی نیا جویی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران

چکیده

ادبیات، بروز اندیشه‌ها و عواطف شاعر از رویدادهایی است که در جهان پیرامون وی رخ می‌دهد. شاعر این حوادث و رویدادها را تجربه و احساس می‌کند و به کمک ذوق هنری خود در زبانی فراهنجار به تصویر می‌کشد تا خواننده شعرش را در فضای فکری و عاطفی خود قرار دهد. بخش وسیعی از آنچه که در ادبیات فارسی بازتاب یافته است؛ پایداری شاعران در برابر مهاجمان به حقوق ملی، انسانی و نهادهای فرهنگی است. یکی از شاعرانی که این اندیشه‌ها در سروده‌هایش دامنه فراگیری داشته، طاهره صفارزاده است. نگارندگان در این جستار، در پی پاسخ به این سؤال بوده‌اند که رویکرد صفارزاده به ادبیات پایداری چگونه بوده و کدام یک از مؤلفه‌های ادب پایداری در اشعار او انعکاس داشته است؟ بررسی‌های به عمل آمده، نشانگر این موضوع است که صفارزاده جلوه‌ها و مؤلفه‌های مختلف ادب پایداری را در اشعار خود بیان داشته است. یکی از این جلوه‌ها، پایداری در برابر دشمن خارجی است که بیش‌ترین مؤلفه‌های آن آزادی خواهی، استعمار ستیزی، صلح طلبی، شعر انقلابی و امید و خوش بینی بوده است. پایداری در برابر دشمن داخلی نیز در اشعارش بسامد زیادی دارد و شاعر بر مؤلفه‌هایی

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۱/۷/۸

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۰/۲۰

نشانی پست الکترونیک نویسنده: Ahmad_khalili64@yahoo.com

چون؛ عدالت طلبی، مفاسد اجتماعی، فقر، مبارزه با بی هویتی و ستم ستیزی، بسیار تأکید می‌کند. پایداری در برابر نفس نیز یکی دیگر از مؤلفه‌هایی است که در شعر و اندیشه او جایگاهی خاص دارد.

واژگان کلیدی

ادبیات پایداری، تعهد، صفارزاده، مؤلفه‌های ادبیات پایداری.

۱- مقدمه

ادبیات هر ملتی، بازتاب وقایع و حوادثی است که در آن جامعه رخ می‌دهد. هر انسان متعهدی، درباره حوادث سرزمین خود، اندیشه می‌کند و گاهی نیز عکس‌العملی از خود نشان می‌دهد؛ اما شاعران و نویسندگان آن ملت، رسالت بزرگی را بر عهده دارند. این هنرمندان، به کمک برخی از شگردها و ترفند‌های ادبی، اتفاقات جامعه خود را در قالب اشعار و آثار می‌ریزند و به مخاطبان عرضه می‌کنند. به زبان دیگر، سروده‌ها و آثار هنرمندان، آینه تمام‌نمای زندگی اجتماعی عصرشان است. به ویژه شاعران متعهدی که هیچ‌گاه نمی‌توانند در برابر اتفاقاتی که در جامعه‌شان می‌افتد، به سادگی بگذرند. یکی از این شاعران متعهد، طاهره صفارزاده است.

صفارزاده، شاعر، نویسنده، محقق، مترجم و استاد دانشگاه در سال ۱۳۱۵ در سیرجان به دنیا آمد. او پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی در رشته ادبیات انگلیسی، به خارج از ایران رفت و ضمن تحصیل در حوزه‌های نقد ادبی و نقد عملی، موفق به کسب درجه MFA شد و پس از بازگشت به ایران در کنار شاعری، به تدریس در دانشگاه و ترجمه آثار مختلف مشغول شد. او در سال ۲۰۰۶ از سوی سازمان نویسندگان آفریقا و آسیا به عنوان شاعر مبارز و زن نخبه و دانشمند مسلمان برگزیده شد و سرانجام در چهارم آبان ۱۳۸۷ دیده از جهان فرو بست. علاوه بر تألیف و ترجمه، مقالات و مصاحبه‌های علمی، ادبی، دینی و اجتماعی، از صفارزاده یک مجموعه داستان، دوازده مجموعه شعر، چهار گزیده اشعار منتشر شده است.

صفارزاده، یکی از شاعرانی است که نامش در دههٔ چهل وارد محافل و نشریات ادبی شد؛ شاعری که به سبب روش جدید و نظریهٔ نوینی به نام «طنین»^(۱) مورد توجه بسیاری از منتقدان قرار گرفت. در نگاهی فراگیر و کلی می‌توان اشعار او را به سه دورهٔ شعری دسته‌بندی کرد: او در دورهٔ نخست، مجموعه‌هایی چون «رهگذر مهتاب و دفتر دوم» را سرود. مهم‌ترین ویژگی شعرهای این دوره، غلبهٔ حس رمانتیک بر فضای کلی شعر است؛ هم‌چنین در این اشعار، هنوز شاعر سبک شخصی خود را پیدا نکرده است. دورهٔ دوم، با آثاری چون «سد و بازوان»، «طنین در دلتا» و «سفر پنجم» همراه است. این دوره در قیاس با دورهٔ نخست، نشان از تلاش زیاد و عرق ریزان روحی شاعری دارد که در جستجوی زبان و سبکی تازه، راه خود را یافته است. شعرهای این دوره از موفق‌ترین نمونه‌های شعری صفارزاده است که ضمن برخورداری از اندیشهٔ قوی، جوهر شعری را نیز از دست نداده است. در واقع، درخشش صفارزاده در همین دوره است که او را در سلک شاعران موفق معاصر درآورده است. دورهٔ سوم، که مجموعه‌هایی چون «مردان منحنی»، «بیعت با بیداری»، «دیدار صبح» و ... حاصل آن است، شاهد افول شعر صفارزاده هستیم. در این دوره، شاعر در ورطهٔ کلی‌گویی و شعار افتاده است؛ از همین روی، در اشعار این دوره او از جوهر شعری چندانی اثری نیست؛ البته این موضوع، تا حدودی به خاطر این است که شاعر، در دورهٔ بحران اجتماعی قرار دارد؛ لذا تنها می‌خواهد پیام را به شنونده برساند و بر کارکرد ادبی تأمل ندارد و در فکر کارکرد عاطفی و انگیزشی شعر خود است.

در هر حال، او یکی از شاعران نواندیش و صاحب سبک شعر معاصر است که جنبه‌های گوناگون شعرش کمتر مورد توجه ادب پژوهان قرار گرفته است. چندانی بپیراه نیست، اگر گفته شود که به جز چند مورد مصاحبه با شاعر و چند تحلیل و حاشیه بر شعرهای او، هیچ نوشتهٔ راه‌گشای دیگری در این باره در پروندهٔ نقد معاصر موجود نیست. نگارندگان در این پژوهش، برآنند تا اشعار صفارزاده را بر اساس ادبیات پایداری مورد بررسی و تحلیل قرار دهند و برای این

سوال که مهم‌ترین مؤلفه‌های ادب پایداری در اشعار او چیست؟ پاسخ‌هایی بیابند.

۱-۱- پرسش‌های پژوهش

مهم‌ترین پرسش‌هایی که در این پژوهش به آن‌ها پاسخ داده خواهد شد، عبارتند از:

- ۱- نگاه صفارزاده به ادبیات پایداری و عنصر «تعهد» به عنوان مهم‌ترین عنصر این گونه اشعار چیست؟
- ۲- مؤلفه‌های ادبیات پایداری در اشعار صفارزاده کدام است؟

۱-۲- ضرورت تحقیق

تأمل و تحقیق در حوزه شعر و ادب پایداری و تبیین ابعاد گوناگون آن، یکی از ضرورت‌های انکارناپذیری است که خوشبختانه در اشعار اکثر شاعران این جریان، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است؛ اما در مورد اشعار صفارزاده، این موضوع تا به امروز، مورد توجه جدی پژوهشگران و اصحاب قلم قرار نگرفته است؛ در حالی که او به دلیل احساسات صادقانه و شعوری صادق که با استعداد الهی و تعالیم قرآن کریم درهم آمیخته، با خلق اشعاری کم‌نظیر جایگاه خاصی را در شعر پایداری به خود اختصاص داده است؛ به همین دلیل بر آن شدیم که اشعار او را از این حیث مورد بررسی قرار دهیم و به کشف مؤلفه‌ها و جنبه‌های ادب پایداری در اشعار او پردازیم.

۱-۳- پیشینه پژوهش

هیچ پژوهش مستقلی درباره بررسی ادبیات پایداری و مؤلفه‌های آن در اشعار صفارزاده صورت نگرفته است؛ اما برخی از منتقدان در بخش‌هایی از آثارشان به صورت پراکنده و جزئی به برخی از این مؤلفه‌ها اشاراتی کرده‌اند^(۲)؛ میرزایی (۱۳۷۷) در مقاله «از ارتفاع عقیده»، نگاهی به تفکر شهادت در شعر صفارزاده داشته است. نگارنده در این مقاله، مضمون شهادت و شهادت طلبی را به عنوان یکی از برجسته‌ترین مضامین شعر صفارزاده عنوان کرده است.

عبدالملکیان (۱۳۶۸) در مقاله « راه دشوار، راه روشن» به بررسی محتوایی برخی اشعار او پرداخته است. نگارنده در این مقاله به برخی از مضامین اشعار او مثل: فقر، ظلم و ستم، دین و ... به صورت جزئی و بسیار گذرا پرداخته است.

اکبری و خلیلی (۱۳۸۹) در مقاله « بررسی اشعار طاهره صفارزاده از دیدگاه فکری» به بررسی جوهر اندیشه در اشعار او پرداخته‌اند. نگارندگان، عنصر اندیشه را به عنوان مهم ترین عنصر شعری صفارزاده معرفی کردند و ضمن برشمردن اندیشه‌های او به دو دسته سیاسی و اجتماعی، به برخی از مؤلفه های آن دو پرداختند.

در مقاله حاضر سعی شده است تا مؤلفه های ادبیات پایداری به گونه ای جزئی تر و مبسوط تر، و با تأکید بر پژوهش های علمی پژوهندگان عرصه ادب پایداری، در قالب مقاله ای علمی _ پژوهشی بررسی گردد.

۱-۴- حدود پژوهش

محدوده پژوهش حاضر، مجموعه اشعار طاهره صفارزاده است که به صورت مجزاً، در دوازده دفتر شعری به چاپ رسیده است. فهرست کامل این دفترها در منابع آمده است.

۱-۵- روش تحقیق

این پژوهش با رهیافتی توصیفی _ تحلیلی، از روش اسنادی و کتابخانه ای بهره می برد. بدین ترتیب که ابتدا، ادبیات پایداری و « تعهد» به عنوان مهم ترین عنصر آن، مورد بررسی قرار می گیرد و در ادامه به تحلیل مؤلفه های ادبیات پایداری در سه بخش: پایداری در برابر دشمن خارجی، پایداری در برابر دشمن داخلی و پایداری در برابر نفس، در سروده های صفارزاده پرداخته می شود.

۲- چارچوب مفهومی

۲-۱- ادبیات پایداری

«نوعی از ادبیات متعهد و ملتزم است که از طرف مردم و پیشروان فکری جامعه در برابر آنچه که حیات مادی و معنوی آن ها را تهدید می کند، به وجود می آید و هدفش جلوگیری از انحراف در ادبیات، شکوفایی و تکامل تدریجی آن است» (بصیری، ۱۳۸۸: ۲۶). این عنوان، عموماً به آثاری اطلاق می شود که تحت تأثیر شرایطی چون؛ اختناق و استبداد داخلی، نبود آزادی های فردی و اجتماعی،

قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی با پایگاه‌های قدرت، غصب قدرت و سرزمین و سرمایه‌های ملی و فردی و ... شکل می‌گیرد. بنابراین، جان‌مایه این آثار با بیدار داخلی یا تجاوز بیرونی در همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و ایستادگی در برابر جریان‌های ضد آزادی است (سنگری، ۱۳۸۱: ۲۶). کافی نیز در تعریف ادب پایداری می‌نویسد: «ادبیات مقاومت، بازتاب برخی درد‌های مشترک، میان تمام جوامع بشری است که شاعران به عنوان وجدان آگاه جامعه، آن‌ها را فریاد می‌زنند و یادکردشان جوشش ضمیر شاعران را به مضمونی مشترک بدل می‌کند» (کافی، ۱۳۸۷: ۳۸۹).

شاعران که از ادراکات حسی قوی‌تر و تجربه روحی عمیق‌تری برخوردارند، در چنین اوضاعی، نقش پررنگ‌تری دارند و از ادبیات برای تشویق و تشجیع مردم به نجات و دفاع از ارزش‌های ملی و دینی در برابر مهاجمانی که در پی تحمیل قدرت خود هستند، استفاده می‌کنند (کیانی، ۱۳۸۸: ۱۲۶-۱۲۸). آن‌ها در این گونه اشعار، به دنبال زبانی برای گفت‌وگو با همه مردم جهان‌اند؛ مردمی که طعم تلخ ظلم و بی‌عدالتی را چشیده‌اند و پایداری را تجربه کرده‌اند. بدین ترتیب، قدم در راهی می‌گذارند که چه بسا توان‌گرافی را باید پردازند. همان‌گونه که شاعرانی چون؛ فرخی یزدی و میرزاده عشقی بعد از انقلاب مشروطه، چنین سیری را طی کرده و جان در راه آرمان‌هایشان نهاده‌اند که همانا آزادی از یوغ استبداد و استعمار بوده است؛ البته این رسالت، تنها از شاعرانی برمی‌آید که به هنر متعهد و ملتزم معتقدند. پس شناسه اصلی در ادبیات پایداری، عنصر تعهد است (رک: بصیری، ۱۳۸۴: ۸۹-۹۳) و (حجازی، ۱۳۸۷: ۷۷)؛ به همین دلیل لازم است که پیش از بررسی مؤلفه‌های ادبیات پایداری در اشعار صفارزاده، اشاره‌ای به عنصر «تعهد» در شعر و اندیشه او شود.

۲-۱-۱- تعهد

مسئله تعهد در ادبیات، از جمله مسائلی است که بر اثر شکوفایی مکاتب ادبی در قرن نوزدهم میلادی در غرب پدید آمد. این اصطلاح که برگرفته از مکتب «واقع‌گرایی»^۱ است و به شاخه‌ای از شاخه‌های این مکتب بدل شد، در

حقیقت واکنشی در برابر زیبایی‌گرایی بود که اندیشه « هنر برای هنر » را مطرح کرد. طرفداران مکتب « هنر برای هنر » هدف و غایت ادبیات را خود ادبیات می‌دانند و معتقدند: « زیبایی، پایه و اساس هنر است... اگر ما هنر را در خدمت دین یا اخلاق یا منافع جامعه قرار دهیم، از آن غرض و فایده خواسته‌ایم؛ در حالی که زیبایی نباید مفید باشد...» (فرشیدورد، ۱۳۶۳: ۹۷). به باور آنها « هنر خدایی است که باید آن را تنها به خاطر خودش پرستید و هیچ‌گونه جنبه مفید یا اخلاقی به آن نداد و چنین تصوّرات را از آن انتظار نداشت» (سید حسینی، ۱۳۸۷: ۴۷۶). در مقابل آنها، طرفداران هنر متعهد قرار دارند که معتقدند: « هنر باید برای تعلیم و راهبری افراد بشر مفید باشد» (همان: ۴۷۴) و نمی‌تواند از کنار آنچه در جامعه و جهان می‌گذرد، توجه بگذرد. به باور آنها، قائل شدن چنین شأنی برای هنر و ادبیات، در واقع، هموار ساختن راهی است که هنرمند را از به دوش کشیدن کمترین مسئولیتی آسوده می‌کند؛ البته اگر منظور از تعهد، پرداختن به مسائل زودگذر سیاسی و حوادث اجتماعی صرف باشد، آشکارا با آمال شعر که در هم شکستن دیوارهای زمان و دست یافتن به جاودانگی است، مغایرت دارد؛ اما اگر غرض از تعهد، توجه به موضوعات انسانی و فضایل اساسی انسان باشد، به نظر می‌رسد تاریخ شعر فارسی، گواه چنین گرایشی در میان بیشتر گویندگان خود است. صفّارزاده، خود در پاسخ به این سؤال که « آیا برای شما شعر هدف است یا وسیله؟ » می‌گوید: « هدف نیست، چون من به هنر تجریدی؛ یعنی « هنر برای هنر » عقیده ندارم. وسیله هم، کلمه‌ای نارسا است. نیما می‌گوید: شعر، میوه هستی است. این به تعبیری درست است؛ ولی کار این شعر از این هم برتر است. شعر، پالاینده و سازنده است؛ پالاینده انسان شاعر و انسان خواننده. ضمن ساختن و ساخته شدن، پالایش صورت می‌گیرد و ضمن پالایش، ارزش‌ها و ناخالصی‌ها بر ملا می‌شوند؛ و سازندگی در همین جاست؛ همین‌جا که توان‌ها و ارزش‌های والا و غیر والا روبه‌روی هم قرار می‌گیرند. پس همان‌گونه که من شعر را می‌سازم، شعر هم مرا می‌سازد. همان‌گونه که شمای خواننده، شعر را فرا می‌گیری؛ یعنی می‌خوانید و

می‌آموزید، شعر هم شما را فرا می‌گیرد؛ یعنی غالب می‌شود و چون غالب شد، می‌پالاید و می‌سازد و رهایی می‌بخشد» (رفیعی، ۱۳۸۶: ۲۵۸).

مروری بر دیدگاه‌های اظهارشده در باب تعهد در ادبیات، نشان می‌دهد که صاحب نظران، معیارهای متفاوتی را مد نظر قرار داده‌اند، معیارهایی مانند اخلاق و تربیت، ملیت، دین، مسائل اجتماعی و مسائل انسانی (رسولی، ۱۳۸۴: ۷۴). بر این اساس، یکی از زمینه‌های تعهد، مسائل دینی و مذهبی است. تولستوی^۱ نویسنده مشهور روس، رسالت اصلی هنر را ترویج اخلاق و آموزه‌های دینی می‌داند. وی می‌گوید: «هنر جهان‌پسند، همواره ملاک ثابت و معتبری با خویشتن دارد و آن ملاک ثابت و معتبر، معرفت دینی و روحانی است» (زرین کوب، ۱۳۶۱: ۳۹). این گونه شعر، نشأت گرفته از شناخت قلبی و اندیشگی شاعر است و برای سرودن آن، هم ارادت و اعتقاد خالصانه لازم است، هم آشنایی کافی با معارف دینی. چنین شعری از درون شاعر بر می‌خیزد. آنچه در این گونه اشعار محرک شاعر است، کسب توجه مردم و تحسین آنها نیست؛ بلکه اعتقاد دینی است که شاعر را به سمت چنین شعری می‌کشاند. در نتیجه، این نوع شعر به وسیله شاعرانی مورد توجه قرار می‌گیرد که دغدغه‌های دینی _ مذهبی دارند.

نگاهی به زندگی صفارزاده بیانگر این است که او در طول زندگی‌اش، همواره فردی دیندار و معتقد بود و به دلیل همین اعتقاد دینی‌اش، به شعر مذهبی روی آورد. او با سرودن این نوع اشعار، شعر نو معاصر را که بیشتر در فضاهای دیگری سیر می‌کرد، به خدمت دین، عدالت و آزادی درآورد تا مبدع سبک جدیدی در شعر معاصر فارسی باشد. مشخصه بارز این نوع شعر، حاکمیت روحیه شرقی، تبلیغ فرهنگ مقاومت در برابر فرهنگ غرب و توجه به سیر و سفر معنوی در شعر است. این مشخصات، از شعرهایی چون؛ «فتح کامل نیست» و «سفر زمزم» آغاز می‌شود و با شعر «سفر عاشقانه» و کتاب‌های «سفر پنجم» و «بیعت با بیداری» به اوج خود می‌رسد و بدین شکل، او نخستین کسی می‌شود که با زبان و شیوه‌ای خاص، فرهنگ مذهبی را در شعر نو فارسی وارد می‌کند.

1-Leon Tolstoi

«خیل عظیم جهانی / جهان میلیون در میلیون‌ها / مخلوق حیرت مانده / در جا زده / چرا که / توفیق بندگی حق را / پیدا نکرده است» (در پیشواز صلح: ۱۵).

یکی دیگر از زمینه‌های تعهد، توجه به مسائل اجتماعی و سیاسی است. ژان پل سارتر^۱ معتقد است: «نویسنده متعهد، آن رؤیای ناممکن را از سر به در کرده است که نقش بی‌طرفانه و فارغانه‌ای از جامعه بشری ترسیم کند» (سارتر، ۱۳۴۸: ۴۳).

بسیاری از شعرهای طاهره صفارزاده، سویه‌ای اجتماعی و سیاسی دارند و «من شعری» او در این گونه اشعار، صبغه اجتماعی می‌یابد. شاعر احساس می‌کند که باید نسبت به آنچه که در اطراف او می‌گذرد، عکس‌العمل نشان دهد؛ به همین سبب، روح کلی حاکم بر بیشتر اشعار او عمیقاً اجتماعی و سیاسی است و رخدادهای اجتماعی و سیاسی روزگارش، یکی از زمینه‌های مهم ادراک شاعرانه او را رقم می‌زند. به عنوان مثال، شعر «سفر اول»، جواب طبیعی او نسبت به مسائل زمانه است؛ به همین دلیل است که او خود را با شاعری بی‌توجه، مقایسه می‌کند:

«و شاعر خوشبختی را در شهرم به یاد می‌آورم / که همیشه پایش را در پاشویه حوض می‌گذارد / و در ازدحام صدای گنجشکان / سیب‌های مهربانی را گاز می‌زند» (طنین در دلتا: ۱۳).

او خود را شاعری متعهد به اجتماع می‌داند که در برابر مردم مسئولیت دارد. «شاعر اصیل در خارج از چارچوب زمان و مکان خود نمی‌تواند وجود داشته باشد و اگر به زمان و مکان خود وفادار بماند و نماینده صمیمی نسل خود و انسان‌هایی که در کنارش زندگی می‌کنند باشد، بدون تردید به زمان‌ها و مکان‌های دیگر نیز متعلق خواهد بود و از همین طریق است که شاعر اصیل، فرصت جاودانگی پیدا می‌کند» (براهنی، ۱۳۷۱: ۸۶۶).

سمت و سوی اجتماعی شعرهای صفارزاده، بیشتر ناظر به ترسیم کاستی‌ها و کثرتی‌های جامعه ایران است که مهم‌ترین بن‌مایه‌های آن عبارتند از: فقر اقتصادی، جهل و نادانی عوام، فساد اخلاقی رایج در اجتماع، فساد اداری، پامال شدن ارزش‌های اخلاقی، فقر فرهنگی، بی‌کفایتی دستگاه

حکومت و از بین رفتن ثبات و امنیّت اجتماعی. شکل دیگر این تعهد را می‌شود در سائقه‌های «جهان وطنی» شاعر جستجو کرد؛ چیزی که باعث می‌شود تا شاعر از درد ها و آمال همهٔ مردمان در این جهان سخن بگوید و سلسلهٔ خاکیان را در یک سلک ببیند. او در «سپیدی صدای سیاه» به جریان ژوهانسبورگ می‌پردازد:

«معبود شوم رنگ پرستان/ چونان سپیدی آن پنبه‌ست / که مرده شوران/ در گوش مردگان بگذارند/ ژوهانسبورگ/ اینک باید/ آن پنبه را / در گوش ساکنان خود بسپارد/ که از عذاب شنیدن رها شوند» (دیدار صبح: ۱۵۹).

در «از شیکاگو» از گرنیکایی که در اسپانیا نیست، می‌گوید:

«در نمایشگاه پیکاسو مردم به دنبال چشم گم‌شدهٔ زن نشسته بر صندلی می‌گشتند/ براک سزان ماتیس همگان حضور داشتند/ لیوت گفت اصالت چندان هم مایه‌ی سرافرازی نیست/ دربارهٔ گرنیکایی که در اسپانیا نیست برای پیکاسو پیامی گذاشتیم» (سد و بازوان: ۴۱).

در شعر «از معبر سکوت و شکنجه»، تقدیم شده به ارتش جمهوری خواه ایرلند، با عنوان مرثیه‌ای برای بابی ساندز می‌گوید:

«راه شما و ما و خلق فلسطین / راه تمام خلق های تحت ستم / از معبر شکنجه های سلطه / به هم پیوسته است / ما راه را دنبال می کنیم» (دیدار صبح: ۳۶).

۳- مؤلفه‌های ادب پایداری

بیشتر پژوهشگرانی که در زمینهٔ ادبیات پایداری آثاری پدید آوردند، مؤلفه‌هایی را به عنوان جلوه‌های ادب پایداری نام بردند، از جمله: عشق به سرزمین مادری، صلح جویی، ستم ستیزی، آزادی خواهی، ایجاد امید، اعتراض نسبت به فقر و فساد، دعوت به مبارزه، شهادت و ... به طور کلی، در شعر فارسی دعوت به پایداری را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: «۱- پایداری در برابر دشمن خارجی ۲- پایداری در برابر دشمن داخلی و نابرابری‌های جامعه ۳- پایداری در برابر نفس» (صهبا، ۱۳۸۴: ۳۱۳). در ادامه، بر اساس این تقسیم بندی به کشف و بررسی مؤلفه‌های ادبیات پایداری در اشعار صفّارزاده می‌پردازیم.

۳-۱- پایداری در برابر دشمن خارجی

۳-۱-۱- شعر انقلابی

انقلاب عظیم اسلامی ایران، از بزرگ‌ترین حوادث قرن و در شمار بزرگ‌ترین حوادث سیاسی دنیاست. از آنجا که ادبیات، بازتابی از جریان‌ها و حوادث سیاسی-اجتماعی است؛ پیداست که انقلابی با این عظمت و کیفیت، ادبیاتی هم فراخور خویش داشته باشد. محال است ملّتی، با آن سابقه ادبیات و با آن فرهنگ پر بار دینی، چنین انقلابی را آغاز کند و به پیروزی برساند اما شعر و نثر و سرود برخاسته از آن را نداشته باشد. این انقلاب و این وضع مردم و ملّت ما، عمیق‌تر از آن بود که شاعر و نویسنده در برابر آنها واکنش زبانی و بیانی، نشان ندهد؛ زیرا «اگر شاعر در برابر این رخداد بزرگ و فراگیر، از خود خلاقیت نشان نمی‌داد، در واقع پیش از ملّت، به هستی خود به عنوان هنرمند خیانت کرده بود» (براهنی، ۱۳۷۱: ۱۸۴۶).

بی‌تردید، یکی از بزرگ‌ترین شاعران شعر انقلاب، طاهره صفّارزاده است. به جرأت می‌توان ادّعا کرد که او، پیشوای شعر انقلابی بوده است؛ زیرا ردّپای اشعار انقلابی-اسلامی، حتّی قبل از انقلاب اسلامی ایران، در اشعار او دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که شعر «سفر سلمان» که سرشار از مضامین انقلابی-اسلامی است، در سال ۱۳۵۲ سروده شده است؛ یعنی پنج سال پیش از انقلاب بزرگ ایران. حال و هوای انقلاب، به طور کامل در مجموعه شعری «بیعت با بیداری» که تقریباً همزمان با این رویداد عظیم سروده شد، دیده می‌شود. انقلاب اسلامی، روح و تفکّر شاعر را متحوّل کرد؛ به گونه‌ای که او بر خود واجب می‌دانست، در این حرکت عظیم شرکت کند و سهم خود را نسبت به آن ادا کند:

«آه ای شهید/ دست مرا بگیر/ با دست هایی/ کز چادرهای زمین کوتاه‌تر است / دست مرا بگیر/ من شاعر شما هستم / با جان زخم دیده/ من آمده‌ام که پیش شما باشم/ و در موعود / دوباره با هم برخیزیم» (بیعت با بیداری: ۴۱).

برخی از اشعار انقلابی صفّارزاده، مانند بسیاری از شاعران هم‌مشرّب او، رنگی ژورنالیستی دارد و بیشتر حالت سرمقاله‌ای منظوم و یا شعاری عاطفی دارد.

اگرچه حال و هوای شعاری، بر برخی از این اشعار سایه افکنده؛ اما در بسیاری از اشعار دیگر، جوهر شعری نیز یافت می‌شود. او خود، در مورد شعر انقلابی و وظیفه آن می‌گوید: «در جریان انقلاب، شاعر، شعری می‌گوید که خواننده را تشجیع کند و تا حدی شعارگونه است. در دوران بعد از انقلاب در ثبت حرکت‌ها، و یادآوری هدف و آرمان انقلاب همت می‌گمارد. در این مرحله، به‌ویژه وظیفه سازندگی دارد. اگرچه در همه حال، شعر برای مردم است؛ ولی خود را فریب ندهیم، اکثریت مردم معارف را درک نمی‌کنند، باید ساده‌ترین زبان را به کار گرفت؛ اما ساده‌ترین زبان، شعاری‌ترین نیست» (رفیعی، ۱۳۸۶: ۲۷۸). صفارزاده، در این دوره به پیام شعر بیش از هر چیز دیگری می‌اندیشد و با تکیه بر اندیشه و تفکر والای خود به وصف جریان‌های انقلابی و تشجیع مردم می‌پردازد:

«هزار غزوه در دل یک روز / و هر غزوه / ما را به غزوه‌های دگر خواهد برد / در ابتدای هر حرکت / در ابتدای هر کوزه / الله اکبر است / در انتهای هر نعره / اشهد ان لا اله الا الله / با هر گلوله پیوند می‌خورند» (بیعت با پایداری: ۳۱).

او به ماتم زدگان این حرکت، وعده بهشت می‌دهد و با دعوت به صبر و شکیبایی، مردم را به مبارزه با جالوت روزگار دعوت می‌کند؛ مبارزه‌ای که رهایی مردم را از ظلم و ستم در پی خواهد داشت:

«ای داغداران / باور کنید شما هم اهل بهشتید / پیش شما که لشکر صبرید / لشکر صبر ایوب / لشکر صبر طالوت / جالوت خواهد شکست / بنای یادبود جهالت / بنای یادبود رهایی خواهد شد» (همان: ۳۲).

در اشعار انقلابی صفارزاده، چند موضوع برجستگی خاصی دارد، موضوعاتی چون؛ جنگ، شهادت، عاشورا و امام خمینی. در ادامه به بررسی هریک از آنها خواهیم پرداخت:

۳-۱-۱-۱- جنگ

انقلاب اسلامی ایران حدود دو سال بعد از پیروزی، درگیر جنگی شد که از لحاظ طول و زمان و چند و چون کم‌نظیر بود. این جنگ مفهوم جدیدی را وارد ادبیات کرد و به طور کلی، یکی از موضوعات اصلی شعر این دوره شد. صفارزاده نیز از جمله شاعرانی است که به توصیف فضای جنگ و تشویق

رزمندگان و مردم می‌پردازد؛ به گونه‌ای که وسعت و دامنه جنگ و تأثیر آن بر همه شئون حیات و هستی مردم، جای ویژه‌ای در اشعار او باز کرده است.

«و نوجوانان / دور از حصار تجزیه و تحلیل / یک شبه مرد جوان شدند / پهلوان شدند / در جبهه / رزمندگان / دنبال مقصد ثارالله / همواره / مجموعه شهادت را / مانند نعمتی / از هم ربوده‌اند» (دیدارصبح، ص ۳۴).

نگاه صفارزاده به جنگ، نگاهی شوق‌انگیز و شور‌انگیز بود؛ به گونه‌ای که جنگ را هم چون اتفاقی مقدس و مقدر می‌نگریست که البته این طرز نگاه او، برگرفته از متن فرهنگ تشیع و اعتقاد اسلامی قوی او بود. برخلاف بعضی از شاعران معاصر او، که با احساس مبهم و تاریک به جنگ نگاه می‌کردند:

«رزم آوران حق / جهتی دیرینه دارند / با هر گلوله / پیوند می‌خورند / با اهل بدر / آن پرچم رهایی / از بدر تا احد / تا جبهه‌های غرب و جنوب / دست به دست دلیران می‌گردد / پرچم به دست / غرقه به خون می‌افتد / اما پرچم / به روی زمین نمی‌افتد» (همان: ۴۰).

تصویرهایی که صفارزاده از جبهه نشان می‌دهد، صحنه‌هایی زیبا از عشق و شوق و اخلاق و ایثار است:

«در سرزمین آسمانی جبهه / کسی به خویش نمی‌اندیشد / کسی به مرگ و مال نمی‌اندیشد / و ارتفاع صخره و کوه / به زیر پای دلیرانی است / کز ارتفاع عقیده / از ارتفاع ایمان می‌جنگند» (همان: ۳۸).

۳-۱-۱-۲- شهادت

یکی از زیبا ترین و عالی ترین مفاهیم مورد توجه در شعر انقلاب، شهادت و شهادت طلبی است. مبارزان راه آزادی و ایثارگرانی که هستی خود را به میدان نبرد آورده‌اند و در شکنجه‌گاه یا میدان مبارزه جان باختند، نماد عظمت و افتخار و الگوی فداکاری هستند:

«تو هم شهیدی / شاهی / شهادت داده‌ای / بهشت منتظر توست» (بیعت با

بیداری: ۵۴).

تقدیس شهید و شهادت، از مهم‌ترین موضوعات اشعار صفّارزاده است. در «بیعت با پایداری»، رگه‌های شعر شهادت، موج می‌زند؛ البته در مجموعه‌های قبلی، شعر شهادت جایگاه ویژه‌ای داشت؛ اما در «بیعت با پایداری» تفکر شهادت، سراسر شعر را فرا گرفته و به راحتی به ذهن خواننده انتقال می‌یابد:

«از راه خاک آمده‌ای / از راه خون / از ابتدای روز جدال / از ابتدای جادهٔ تابوت / اینجا بهشت است / بهشت زهرا / درخت‌های باغ دوباره چوب شدند / تابوت شدند / تابوت‌ها گل داده‌اند / شکوفه داده‌اند / گل‌های بی‌کفن و غسل» (همان: ۲۹).

او به مجاهدان راه نبرد، عشق می‌ورزد و شهادت آنها را مایهٔ رحمت و سعادت برای مردم می‌داند. او خود را شاعر آنها معرفی می‌کند و از آنها کمک می‌خواهد:

«و تو پیا می‌خیزی / با اشتیاق و شور شهادت در باران / آب و گل تن تو / شکوفه خواهد داد / گل خواهد داد / و سلسله گل همیشه منتظر رحمتی است / که هیچ نمی‌داند کی می‌آید / که منتظر فصل نیست / که گونگی خاک را نمی‌داند / چه خاک دامن‌گیری دارد / این دیار شما / آه ای شهید / دست مرا بگیر / با دست‌هایی / کز چادرهای زمین کوتاه است / دست مرا بگیر» (همان: ۴۰ و ۴۱).

۳-۱-۱-۳- عاشورا

یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین مضامین شعری انقلاب، توجه به نهضت عاشورا است. حماسه در شعر انقلاب، آمیزه‌ای از جنگ، شهادت، ایثار، کرامت و سایر جلوه‌های نورانی و آرمان‌خواه انسان است و کربلا، تبلور تمامی این جلوه‌هاست؛ به همین جهت، مضامین کربلایی و کلمات طیبهٔ عاشورایی، هم‌چون؛ ایثار، شهادت، حسین^(ع)، علقمه، فرات، مرگ سرخ، مقاومت و ... در شعر انقلاب موج می‌زند و شاعر، آوای «هل من ناصر، ینصرنی» حسین^(ع) را از فراسوی تاریخ می‌شنود و سراپای وجودش، لیک گویان، این دعوت روحانی را احساس می‌کند (راستگو، ۱۳۷۳: ۲۰۹).

صفّارزاده نیز، همصدا با شاعران انقلابی به تطبیق نهضت عاشورا با انقلاب اسلامی ما می‌پردازد:

«ما در محاربه هستیم / با هر کس که با حسین^(ع) به جنگ است / و در صلحیم / با هر کسی که با حسین^(ع) به صلح است / و خاندان "زیاد" / عجیب زیادند» (بیعت با بیداری : ۴۵).

توجه صفّارزاده به عاشورا، بیشتر از این موضوع نشأت می‌گیرد که او تنها راه نجات ملت ما را، راهی می‌داند که حسین^(ع) و یاران او رفتند؛ و این راه، راه حق است؛ راهی که ایثار و جانفشانی و شهادت می‌خواهد:

«راه حسین^(ع) / راه اقامه حق است / و این طریق یگانه / یگانه مرهم تاریخ زخم های ملت ماست» (همان: ۸۰).

البته پیش از انقلاب اسلامی، عاشورا در پرورش روح انقلابی شاعر نقش اساسی داشته و شعر او از نتایج و پیام های حماسه آفرین کربلا پیش از این نیز مایه گرفته بود. او با آن اندیشه مذهبی و دینی والای خود، بر خود لازم می‌دانست به انعکاس پیام این واقعه عظیم بپردازد.

«و آن که بیدار است / برمی‌خیزد / به عاشورا می‌پیوندد / و آنکه می‌پیوندد / رها می‌شود / هم در زمین / هم در زمان / هم اکنون / هم بعد از این / و آن که می‌پیوندد / همیشه هست / همیشه هستی یا ثارالله» (بیعت با بیداری : ۴۸ و ۴۹).

از این رو، شخصیت های نهضت عاشورا، در شعر او بسیار مورد توجه قرار می‌گیرند. شخصیت‌هایی چون؛ امام حسین^(ع)، حضرت زینب^(س)، حضرت ابوالفضل^(ع) و ...

«و عصر عاشورا / در راه است / و قلب زینب صابر می‌خواند / آه ای غریبه‌های ستمکار / ما / اهل حق / رو به شام غریبان داریم» (روشنگران راه: ۷۴).

۳-۱-۱-۴- امام خمینی^(ره)

«در شب‌ترین شب تاریخ / تو مشرق تمام جهانی / و پرده‌ای میان تو و آفتاب نیست» (بیعت با بیداری : ۲۶).

یکی از مؤلفه‌های ادب پایداری در شعر صفّارزاده، تمجید و ستایش‌های او درباره‌ی امام خمینی^(ره) است. او در سراسر سخنان خود، با عشق و علاقه‌ی بی‌نظیر و با اوصاف و القابی بلند از رهبر و بنیان‌گذار انقلاب اسلامی سخن گفته و از آن حضرت تجلیل کرده است. او خود در مورد عشق و علاقه خود به امام می‌گوید: «روزی شخصی به من گفت: نمی‌دانم این آدم‌ها چرا بعضی وقت‌ها که امام حرف می‌زند، بی‌خودی می‌زنند زیر گریه؟ گفتم، اتفاقاً من هم از گریه آنها، می‌زنم زیر گریه» (صفّارزاده، ۱۳۸۶: ۱۲۶).

«همه در انتظار عدالت بودند/ و نیش درد ستم‌دیدگان/ در قلب آسمانی آن پیر می‌خلید/ او با حضور قلب/ در رکعت هزارم بینائی/ در رکعت هزارم بیداری/ بر پا ایستاده بود / و زانوان سست / از قدرت ستادن او/ حیران بودند/ گلوی او شریک بغض و غم مظلومان بود/ و رهروان تمام سال سرودند/ آه ای خدا / از عمر ما بکاه / بر عمر او بیفز» (دیدار صبح: ۹ و ۱۰).

از دید او، امام (ره)، معلّم بیداری بود که مردم ما را که در خواب گران‌ظلم و ستم‌دیدگی بودند، بیدار کرد. امام، رحمت و نعمتی از جانب خدا برای ملت ایران بوده است تا مردم را از اوضاع خفقان‌آور سیاسی و اجتماعی که رژیم طاغوت حکم‌فرما کرده بود، رهایی بخشد:

«ما خواب بودیم/ ما بیش از آن در خواب بودیم/ که همه‌ی پای دزدان/ دزدان داخلی و خارجی/ بیدارمان کند/ خدا برای ملت ما بیداری خواست/ مردی به استواری کوه/ بازویمان گرفت/ و قامت بلند ایمان/ به سوی جنگ و شهادت برخاست» (همان: ۳۱).

او در توصیف امام می‌گوید: «توصیف امام، در توصیف رسالت و دعوت ایشان انجام‌پذیر است و این رسالت بسیار عظیم‌تر و مشکل‌تر از نقش امام در رهبری انقلاب است. دعوت امام، جنگ با کفر و شرک است؛ جنگی بزرگ... اینها همه در برابر مردی سد شده‌اند که بدون اتکا به وحی و فقط با توکل به خداوند و معجزه به پا ساخته است» (مردان منحنی: ۱۲۸).

« امام / دستخط رهبری دریا را داشت / و خلق / دریا بود / و ضد ظلم برآشت » (بیعت با بیداری: ۶۶).

۳-۱-۲- آزادی خواهی

روحیه آزادی و آزادی خواهی، یکی از مفاهیمی است که هر انسانی برای آن احترام والایی قائل است و تا اوج فداکاری از حریم آن پاسداری می‌کند و هرگاه قدرتمندی در پی آن باشد که این موهبت الهی را از او بازستاند، در برابر او ایستادگی نموده و به قیمت جان آن را پاس خواهد داشت. در ادب معاصر، بحث آزادی و آزادی خواهی، یکی از گسترده‌ترین موضوعات است. آزادی شاید، بزرگ‌ترین دغدغه شاعران معاصر باشد؛ برای عملی شدن آن فراوان کوشیده‌اند و از نبود آن لب به اعتراض‌های تند گشوده‌اند و بهای گزافی برای آن دانسته‌اند. صفارزاده نیز، هم‌آواز با شاعران معاصر خود، فریاد آزادی سر می‌دهد و دخالت استعمارگران را در امور داخلی کشورهای جهان سوم محکوم می‌کند:

«ما شاکیان/ ما زخم‌خوردگان / ما قلّه‌های غربت و تنهایی / جویندگان
حشمت آزادی/ در دستمان فقط/ فسانه و تاریخ مانده است/ از آن چه خواستیم/
چرا که در مصاف عقابان بودیم / عقاب‌های نقشه جغرافی / عقاب‌های شکاری/
شکار ماده و معنا / شکار سکه و آزادی» (مردان منحنی: ۷).

یا در جایی دیگر می‌گوید:

« شما که طالب آزادی هستید/ همواره گام‌های اجانب/ اعصابتان را /
لگدکوب کرده است/ زندان و روزه/ جنگ و گریز/ پیمان اعتراض / بر ضد
اتحاد تعرض / این رشته طلوع و غروب/ برنامه شبانه روز شماس» (دیدار صبح:
۳۲).

در شعر سبزه، شاعر آزادی را معیار سبزه‌هایی گرفته است که از زیر جای پای ستمشاهی (سردی و سختی سیمانی) سر می‌زند:

« آن سبزه/ کز ضخامت سیمان گذشت / و قشر سنگی را / در کوچه شبانه
بابل / تا منتهای پرده بودن / شکافت / آن سبزه زندگانی بود / آن سبزه زندگانی

بود / و پای باطل تو / آن پای بویناک / با چکمه های کور / آن سبزه را شکست / آن سبزه / رویش آزادی / آن سبزه / آزادی بود» (سفر پنجم: ۷۹).

۳-۱-۳- استعمار ستیزی

در سدهٔ اخیر، هجوم استعمارگران به منابع فرهنگی و مادی ملت های ضعیف در همهٔ زمینه‌ها و اکنش عمیقی را برانگیخته است و بیش از همه شاعران بوده‌اند که وظیفهٔ مقابله با ستم استعمار را برعهده داشته‌اند؛ البته این وظیفهٔ شاعرانی بوده که به «هنر متعهد» معتقد بودند. آلبر کامو در این مورد می‌گوید: «کودک خردسالی که استثمار می‌شود ... بردگان اردوگاه‌ها، بردگان مستعمره‌ها ... اینها همه از کسانی که قادر به سخن گفتنند، می‌خواهند که سخن‌شان را با سکوت پیوند دهد» (سارتر و دیگران، ۱۳۵۶: ۶۶).

از آنجا که صفارزاده نیز شاعری متعهد است، مبارزه با استعمار را از مهم‌ترین اندیشه‌های شعری خود قرار می‌دهد. او در این باره می‌گوید: «آنها (استعمارگران) با این شرط که مردم مشغول دین خودشان باشند و استعمارگران هم کار خودشان را بکنند، موافقت؛ اما یک موقع آدمی مثل من، آنها را رها نمی‌کند. من می‌آیم و نیروهای نفوذی آنها را از همین جامعه اسلامی بیرون می‌کشم» (صفارزاده؛ ۱۳۸۳: ۱۶).

دوران حضور طاهره صفارزاده در آمریکا و در گروه نویسندگان بین‌المللی، فرصتی برای آشنایی او با نویسندگان مشهوری از آسیا، اروپا، اروپای شرقی، آمریکا، آمریکای لاتین و برخی مناطق دیگر جهان بود. این آشنایی‌های صمیمانه، آگاهی‌ها و افق‌های بازتری را در شناخت استعمار و مسائل پشت پرده کشورهای جهان سوم فراروی او نهاده و همین آشنایی سبب شد، شاعر به گونه‌ای دقیق و خوب، اصل اساسی استعمار نوین را به تصویر بکشد.

«این کشته اهل نازی‌آباد است / آن کشته اهل دولت‌آباد / حلبی‌آباد / و این آبادی از قماش همان آبادی است / که از دروغ واژهٔ عَمَرَ می‌آید / و با وساطت باب استفعال / به تخریب / به چپاول / به استعمار میرسد.» (بیعت با بیداری: ۵۰).

او حتی «جهانی سازی» را که از مفاهیم جدیدی در قرن حاضر است و به وسیله دولت های قدرتمند مطرح شده، مورد انتقاد قرار می دهد و آن را هدف دولت های استعمارگر، برای از بین بردن کشور های جهان سوم می داند.

«سلطه گران جهانی / با لفظ های سرزده از طغیان / در وصف یکه تازی در میدان / رجز می پراکنند / جهانی سازی / هم دستی توانگرها / در دفع و طرد حق تهیدست هاست» (از جلوه های جهانی: ۱۶).

۳-۱-۴- صلح طلبی

کراهت از قتل و غارت و رنج و تلخی جنگ، که در طبع تمام آدمیان نهاده شده است، شاعران را بر می انگیزد تا تشویق به صلح و دوستی و از بین رفتن عداوت و دشمنی را مضمون شعر خویش کنند. متأسفانه، طبیعت بشری، افزون طلبی است؛ یعنی همیشه می خواهد بیش از دیگران داشته باشد و دست کم کمتر از دیگران نداشته باشد. چون این میل طبیعی، در حال صلح ارضا نمی شود، متوسل به جنگ می گردد و به همین جهت، مدام بنا به قاعده آکل و مأکول، قوی، ضعیف را پایمال کرده و می کند. صفارزاده در مورد صلح می گوید:

«معنای صلح چیست / در سرزمین من / در سرزمین تو / ... / معلول های جنگ / که دنبال گمشده شان می گردند / پاهای گمشده / دستان گمشده / چشمان گمشده / معنای صلح را / بهتر می دانند» (همان: ۱۳).

او معتقد است در این جامعه جهانی که ما در آن زندگی می کنیم، تنها در گفتار، صحبت از صلح است؛ اما در واقعیت چیزی از صلح وجود ندارد. کسانی که ادعای صلح و آزادی را مطرح می کنند؛ در عمل به شکل کشتارگران ظاهر می شوند، فریاد اعتراض او حتی سازمان ملل را هم در برمی گیرد، سازمانی که ادعای برقراری قانون برای صلح و دوستی میان کشورها را شعار خویش قرار داده؛ اما در عمل به وسیله قانون شکنان، نادیده گرفته می شود.

«حاشیه پردازی در گفتار / با کاربرد لفظ دموکراسی / به مقصد دموکراسی / مقام اصطلاحی خود را اعلام کرده است / ما / در عصر استحاله اصطلاحات زندگی می کنیم / وعده دهندگان بخشش آزادی / در هیأت کشتارگران / ظاهر

می‌شوند / ... / چون سازمان ملل / این پایگاه سرپرستی قانون / قرار بود توسط قانون شکنان / نادیده گرفته شود...» (روشنگران راه: ۱۴۸ و ۱۴۹).

«صلح و ادبیات» عنوان کنفرانس بین‌المللی گینه بود که در سال ۱۳۶۹ در آن کشور برگزار شد، صفارزاده در شعر «در پیشوار صلح» به این موضوع پرداخت:

«باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه‌ها و عبارات‌ها / و هر کدام می‌خواهند / معنای صلح را / مرادف اول باشند» (در پیشوار صلح: ۹).

در ادامه، اشاره می‌کند که برگزاری چنین همایش‌ها و کنفرانس‌ها و نوشتن در مورد صلح و دوستی هیچ سودی ندارد؛ بلکه مهم آن است که صلح واقعی در جهان بوجود آید:

«به فرض / قلم به وساطت برخیزد / در هرج و مرج داد و ستد‌ها / مرثیه‌ای برای شور و جذب همدلی زودپا / در سوگ گمشده‌ها / خواهد نوشت / همین و دیگر هیچ» (همان: ۱۵).

او تنها راه برقراری صلح را، بازگشت به دین و معنویات می‌داند که در دنیای جدید نادیده گرفته شده است:

«صلحی که اندرون بشر می‌جوید / در مآمن شناختن «او» ست» (همان: ۱۶).

۳-۱-۵- امید و خوش بینی

امید و خوش بینی به آینده، از جمله مؤلفه‌هایی است که آن را به وضوح می‌توان در اشعار صفارزاده دنبال کرد. فضای جامعه ما در دهه‌های آغازین قرن چهاردهم هجری، به گونه‌ای بود که شاعران را به سمت ناامیدی و یأس می‌کشاند؛ به گونه‌ای که همه از شکست و ناامیدی حرف می‌زدند، کسانی چون؛ شاملو، سایه، کسرای و اخوان. البته وظیفه هنرمند و شاعر اصیل، این نیست که امید واهی و بی‌اساس در دل مردم پیوراند؛ اما به طور کلی مردم را ناامید کردن نیز، روا نیست. در زمانی که فرهنگ و جامعه ما به دلیل شرایط اجتماعی و سیاسی خود، فرهنگی غم‌آلود و اندوه‌بار دارد؛ هر عاملی که باعث تشدید غم و اندوه جامعه شود، نوعی آسیب به شمار می‌آید؛ از این روی، شاعر متعهد، وظیفه خود می‌داند که همواره امید و خوش بینی را در مخاطب خود ایجاد کند. صفارزاده نیز، که

خود را در قبال جامعه مسئول می‌داند، بر خود لازم می‌بیند که امید را در دل مردم زنده نگه دارد. او در اغلب اشعارش همیشه امیدوار است؛ به سپیده دم، به آینده، به روشنایی روز.

«چشمم به راه روز سپیدی نشسته است / روزی که پر بود همه از لحظه‌های فتح / آن روز دور نیست / آن‌گاه آن زمان / با دست شوق / طَبال سینه کوفتن آغاز می‌کند / تا پرچم مراد تو گیرد ره فراز» (رهگذر مهتاب: ۴۷).

البته گاهی در اشعار او، با شعرهایی روبرو می‌شویم که بوی یأس و ناامیدی از آن استشمام می‌شود و امید شاعر مبدل به یأس می‌شود و غم و ناامیدی به سراغ او می‌آید و همه جا را در نظر او تیره و تار می‌سازد:

«صدای خسته کفشی می‌آید / صدای تیزی زنگ / از قعر پلکان / مهمانی آمده است بگوید / امروز هم هوا دوباره گرفته‌ست / امروز هم هوا دوباره خراب است» (سفر پنجم: ۶۹).

یکی از نکات مهم، این است که صفارزاده حتی در جایی که ناامید است و از یأس صحبت می‌کند، شعر او خالی از تحرک و جنبش نیست. برای مثال، در شعر مذکور، تکرار خرابی و گرفته بودن هوا در پایان شعر، تکرار یأس آلود فضایی است که در هر دیدار بین آدم‌ها ردّ و بدل می‌شود؛ اما این تکرار، خود، خونکردن به وضع موجود است و انرژی و نیروی انباشته‌ای است که هر آن، انفجار، انقلاب و راه افتادن سیلاب را با خود همراه دارد؛ اما هم چنان که گفتیم، این یأس و ناامیدی به ندرت در شعر او دیده می‌شود و مخصوصاً زمانی که باورها و اعتقادات دینی و مذهبی در درون شاعر به مرحله یقین می‌رسد، دیگر از این یأس و ناامیدی خبری نیست. صفارزاده در این دوره از شاعری، شاعر غم‌ها نیست، او در میان سختی‌ها و تلخی‌ها و تاریکی‌ها، ناامیدی را به خود راه نمی‌دهد و همواره به صبح درخشان امیدوار است:

«شاید ابراهیمی / در آستانه بیداری باشد / روز دوشنبه بیداران بود / روزی که کتف‌های روشن او را دیدم» (همان: ۴۵).

۲-۳- پایداری در برابر دشمن داخلی و نابرابری‌های جامعه

۳-۲-۱- عدالت خواهی

عدالت، امری عمومی، فرا تاریخی و انسانی است؛ یعنی مربوط به مذهب خاص، دین خاص و دوره تاریخی خاصی نیست؛ بلکه همواره در میان همه ادیان و مکاتب مطرح بوده و خواهد بود. صفارزاده به عدالت به عنوان یک حق اجتماعی، برای کلیه انسان‌ها اعتقاد دارد و حتی گاهی به وجه قانونی عدالت توجه می‌کند و معتقد است که همه باید در برابر قانون، یکسان و از استانداردهای رفاه اجتماعی و اقتصادی برابر برخوردار باشند.

«در مزرعه / دستان پینه بسته / اوراد گنگ عدالت را / پرواز می‌دهند» (دفتر دوم: ۲۲).

از عدل و عدالت سخن گفتن، زمانی که کشور، تحت اختناق شدید سیاسی قرار داشت، کار آسانی نبود. صفارزاده، با توجه به تعهدی که احساس می‌کرد و ایمانی که به عدالت داشت، به این مهم پرداخت و با شجاعت مثال زدنی خود به این بی‌عدالتی‌ها اعتراض کرد:

«نبض مرا بگیر / مهمه بودن دارد / و اشتیاق عدالت / بودن از انحصار خبر بیرون است / بودن / چگونه بودن / تاریخ انفجار عدالت را / تاریخ هم به یاد ندارد» (سفر پنجم: ۴۴).

توجه صفارزاده به عدالت طلبی، تا آنجا پیش می‌رود که او عشق و علاقه خود را به مذهب تشیع، ناشی از عدالت‌طلبی و ستم‌ستیزی این مذهب می‌داند: «[علاقه من به مذهب تشیع] ریشه در عشق من به عدالت و بیزاریم از ظلم و مصالحه دارد. اساس و نقطه قوت فلسفه شیعه، عشق به عدالت و ستم‌ستیزی است» (رفیعی، ۱۳۸۶: ۳۲۸). وقتی که نگرش و بینش شاعر را در شعری که در سیزده سالگی سروده، مشاهده می‌کنیم:

هم آهنگ ستم بر بینوا شد	زمستان بار دیگر با توانگر
برای بینوا محنت فزا شد	لباس خشم بر تن دیده پرکین

(همان: ۳۲)

پی می‌بریم که این شیفتگی به حق و عدالت را، خداوند در فطرت و سرشت شاعر آفریده است. وقتی که سیر نگرش این شاعر سیزده ساله به صراحت در «طنین در دلنا» به بلوغ سنی و هنری می‌رسد، آنها که باید از این نوع اندیشه احساس نگرانی داشته باشند، موضوع را جدی می‌گیرند و به کلی رنجیده خاطر می‌شوند و دستور به مقابله و یا توطئه سکوت می‌دهند^(۳). اما همان‌طور که بیان شد، نعمت حق دوستی و عدالت طلبی را خداوند در باطن و روح شاعر آفریده است:

«در سرزمین گم‌شدگان / ساده‌دلان / خواهان میوه‌های عدالت بودند /
لبخند هر رئیس عدالت‌خانه / نمایش هنر غفلت است / تبعیض و رشوه و رانت /
تعقیب عادلانه ندارد» (از جلوه‌های جهانی: ۳۷).

شاعر، ریشه این بی‌عدالتی‌ها را به سقیفه و کربلا می‌برد و منشأ آن را از آن زمان‌ها می‌داند که تا زمان حاضر هم، به همین صورت، ادامه داشته است:

«سقیفه / سرزمین غصبی و ناپاکی است / که کشت و کارش / زیان جاودان
بشر بوده / کتمان‌کنندگان امر خداوند / درباره علی(ع) / سودای حق‌کشی را /
آن‌سان رایج کردند / که قرن‌ها / میان ملل / گردش کند» (در پیشواز صلح: ۷۹ و ۸۰).

۳-۲-۲- فقر

یکی دیگر از جلوه‌های چشمگیر پایداری در شعر صفارزاده، مبارزه با فقر است. فقر، این دغدغه دیرین بشر، همواره ذهن شاعر را به خویش مشغول داشته است؛ به گونه‌ای که او در جای جای اشعارش به این موضوع اعتراض می‌کند و خواستار برابری و عدالت در جامعه است. او در آغاز جوانی به خاطر همین مسئله و دفاع از حقوق کودکان مستضعف، در اردوی تابستانی فرزندان کارگران شرکت نفت، در یک سخنرانی علیه تبعیض موجود و عوامل ستمی که مایه فقر و محرومیت کارگران و فرزندان آنها بود، مورد بازجویی ساواک قرار گرفت و پس از چندی مجبور شد، کار خود را ترک کند. او در این مورد می‌گوید: «من

معتقدم فقر باید از روی زمین ریشه کن شود؛ چرا که قاتل انسان‌ها و استعدادهاست» (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۶۳).

«ای بنده خمیده / از آوار بار قسط / اقساط ماهیانه / سالیانه / جاودانه / آیا تو قامتی برای نشان دادن داری / و صدایی برای آواز خواندن» (سفر پنجم: ۵۰).

با نگاهی به اشعاری که صفارزاده در مورد فقر سروده، به وضوح ملاحظه می‌کنیم که این بخش از شعر او در مقایسه با بخش‌های دیگر، دلنشین‌تر و جذاب‌تر است؛ شاید علتش این باشد که این گونه اشعارش، از درون شاعر می‌جوشد؛ زیرا فقر، مشکلی بود که خود صفارزاده در دورانی از زندگی خود با آن مواجه بود:

«من به قدر کافی پول در اختیار نداشتم که کتاب بخرم و اغلب کرایه یا عاریه می‌کردم. [...] روی هم رفته کمبودهای مادی برای بعضی‌ها به این دلیل مسئله روحی می‌کند که در جامعه باعث تحقیرشان می‌شود؛ ولی من در دوران تحصیل از چنان محبوبیت و حرمت خاصی بین معلمین و هم‌کلاسانم بهره‌مند بودم که مسئله‌ای به نام بضاعت مالی در ذهنم مطرح نمی‌شد. من اساساً و به طور فطری نسبت به جاه و قدرت‌های مادی، شیفتگی نداشته‌ام؛ چه بسا که این یک موهبت الهی بوده است که در مسیر سرنوشت مبارزاتی به من شجاعت و مقاومتی خاص می‌بخشیده، تا از طریق رفاه دوستی و تجمل‌پرستی به تباهی کشانده نشود» (رفیعی، ۱۳۸۶: ۱۸۴).

این‌گونه است که او در اشعارش به فقر اعتراض می‌کند و با جسارت و شجاعت خاصش به مسئولان می‌تازد. او در جایی که محرومیت‌های طبقه پایین را توصیف می‌کند، به ثروت و رفاه زندگی اشراف و طبقات بالا نیز می‌پردازد؛ او وقتی فقر را نشان می‌دهد:

«نجوای بچه‌های محله / و حرف نان / آرامش مردابی تل خاکروبه را / آواره می‌کند» (دفتر دوم: ۲۱).

بی‌درنگ، در ادامه از تجمل‌زنانی که با سنگ‌های جواهر به مقابل آینه می‌روند، سخن می‌گوید، تا بدین گونه تضاد بین این دو قشر را نشان دهد؛ زیرا «اگر نویسنده‌ای تصویر واقعی و تحریف‌نشده‌ای از زندگی طبقات بالا به خواننده

عرضه دارد، بی آنکه تضاد مناسبات فیما بین طبقات بالا و پایین را به حساب نیاورد، تصویر او منعکس کننده واقعیت نیست» (پرهام، ۱۳۴۵: ۳۳). در شعر «دهقان» (رهگذر مهتاب: ۵۱)، او به گونه‌ای زیبا، به وصف دهقان و فداکاری‌ها و تلاش‌های او برای آبادانی کشور اشاره می‌کند؛ اما در مقابل به رفتار متقابل اربابان نسبت به او می‌پردازد:

«تو عمری اشک خویش از بیم درد آبرو / همراه باران‌ها روان کردی / تو اندوه خود از فرزند و زن / در قلب صحراها نهران کردی / کنون گرسنه‌های تاول‌آلودت / تهی از خرمن مال است / ولی در سینه‌ات / در زیر چرکین جامه‌ات / یک قلب انسانی درخشان است / که رشک مرد ارباب است» (همان: ۵۲).

بدین گونه صفارزاده، با اشراف و آگاهی به موضوع فقر می‌پردازد، نه به شکلی ظاهری و احساساتی. او با نگاهی عمیق و کنجکاو به سمت و سوی ریشه‌های پنهان این درد انسان‌خوار می‌رود و آگاهانه نشان می‌دهد که این مشکل از کجا بر می‌خیزد.

۳-۲-۳- پایداری در برابر ظلم و ستم ستیزی

«تو کیستی / تو شاعر حق‌گویی / و آبروی ستم را / همواره برده‌ای» (دیدار صبح: ۷۴).

همان‌طور که صفارزاده خود ادعا می‌کند، شاعری است که همواره در مقابل ظلم و ستم می‌ایستد. در سال‌هایی که ادبیات در خدمت مقاومت بود، صفارزاده با صراحت کامل در برابر ستم ایستاد. او خود در این مورد می‌گوید: «مخاطبان شعر من می‌دانند که در هر گوشه دنیا که ستمی بر ملتی وارد شود، هم دردی و ستم ستیزی من حضور پیدا می‌کند، اگرچه چوب این حق دوستی را از عوامل استعمار و استثمار همواره خورده‌ام» (رفیعی، ۱۳۸۶: ۲۸۸).

زمانی که در جامعه ظلم و ستم بیداد می‌کند، شاعر و نویسنده نمی‌توانند سکوت اختیار کنند و شاهد این حوادث باشند؛ زیرا وظیفه‌ای بر دوش آنان است که باید به آن عمل کنند و آن مبارزه با ظلم و فساد و تباهی است. این مبارزه، مستلزم آزاداندیشی و رهایی از قید و بندهای نفسانی است و اینکه سودپرستی

شخصی برای شاعر و نویسنده مطرح نباشد. با شناختی که از روحیه و شخصیت صفارزاده داریم، می‌توانیم درک کنیم که مبارزه با ستم، در اندیشه او چه جایگاهی داشته است. تا جایی که خود او ادعا می‌کند مبارزه او با ظلم و ستم برای همیشه ادامه دارد:

«من که با نهاد ستم می‌جنگم / می‌دانم که تا همیشه / جنگ و شهادتم ادامه دارد» (بیعت با بیداری: ۳۶).

صفارزاده، ظلم و ستم را ناشی از جهل و نادانی می‌داند. او بر این نکته تأکید می‌کند و به همین دلیل، چند بار در اشعارش جمله «ظلم از جوار جهل می‌آید» را به کار می‌برد:

«ظلم از جوار جهل می‌آید / این همجواری دیرین را می‌چینم» (همان: ۶۱).
در جایی دیگر نیز همین مساله را که ستم برخاسته از جهل است، این گونه بیان می‌کند:

«این هیکل سیاه ستم / مجموعه‌ای ست / از همه اندام‌های نامردی / اندام‌های سرزده از / ریشه‌های جهل» (دیدار صبح: ۷۱).

او با یادآوری ستمگران و ظالمان تاریخ مانند فرعون، انسان را به تفکر درباره عاقبت کار آنها و می‌دارد و اینکه این افراد باید سبب پند و عبرت انسان‌ها شود:
«کوتوله‌های تاریخی / ستمگران نامی / به بایگانی عبرت رفتند / فرعون / به امر خداوند / از فراز فرو می‌افتد / در کوره پشیمانی / حتی میان سردی دریا / در دست موج‌ها / ذوب می‌شود / صفر می‌شود» (روشنگران راه: ۵۵ و ۵۶).

بدین گونه، اوضاع خاص سیاسی و اجتماعی عصر شاعر برای او این فرصت را پیش آورده، تا با تیغ قلم از دردمندان و مستضعفان حمایت کند؛ اما او خود عنوان می‌دارد که درد ستم‌دیدگی به حدی است که زبان و گفتار از بیان آن قاصر است:

«درد ستم‌زدگی / حتی نمی‌تواند / با حنجره / با کلام و زبان / رابطه برقرار کند» (از جلوه‌های جهانی: ۷۵).

۳-۲-۴- مبارزه با مفاسد اجتماعی

مبارزه با مفاسد و آسیب های اجتماعی، یکی دیگر از موضوعاتی است که صفارزاده به آن می پردازد. در این مورد، شاعر فریاد اعتراض سر می دهد. اعتراض به بی توجهی اربابان مملکت نسبت به مشکلات مردم و رواج فساد و بی بند و باری در عرصه های مختلف حکومتی. یکی از این مفاسد اجتماعی، موضوع «پارتی بازی» است که صفارزاده بسیار روی آن تأکید کرده است:

« در نزدیکی یک مترو به عابری تنه زدم / او گفت ببخشید / در لحظه توقف حرفی باید زد پرسیدم / آقا در شهر شما برای رسیدن آیا / باید کسی را دید / باید با کسی ساخت / باید کسی را از پا انداخت» (طنین در دلنا: ۲۳).

یا در جای دیگر می گوید:

«دوست من رئیس شده ست / دوست دوست من رئیس شده ست / دوست دوست دوست من رئیس شده ست» (همان: ۴۴).

شعر «کودک قرن» او، آینه ای است از وضعیت فاسد اجتماعی آن روز. این شعر، فریادی است علیه تهاجم بی امان ضد ارزش ها که حتی عاطفه مادری را تحت الشعاع قرار می دهد و تنهایی و ناایمنی کودک را در برابر مادری که از طبیعت خود خارج شده، نشان می دهد. روح زمانه و در عین حال فساد دوران، گسست سلول خانواده و رهاشدگی و نگون بختی کودک، استعاره ای از بی سرپرستی زمانه ای است که آغوش گرم نگهبان را از دست داده است.

«شام دیگر چون که خواب آید درون دیده او / پرسد از خود باز امشب مادرم کو / بانگ آرامی درون گوش او آهسته لغزد: / مادرت اینجاست / در سرای رنگی شب زنده داران / در هوای گرم و عطر آمیز یک زندان / قامت آن مادر زیبا به گرد قامت بیگانه ای / پیچان و دستش گردن آویز است» (رهگذر مهتاب: ۲۳).

یا مفاسدی مانند رشوه و رانت را برملا می سازد:

« طرد مدار دانایی / بازار رشوه و رانت را / سامان بخشیده » (از جلوه های

جهانی: ۲۷).

۳-۲-۵- مبارزه با بی‌هویتی روشنفکران

یکی دیگر از مؤلفه‌های ادبیات پایداری در شعر صفارزاده، مبارزه با بی‌هویتی، غفلت و سکوت مردم در برابر ظلم است. او در میان طبقات مختلف جامعه بر روی روشنفکران تاکید می‌کند:

«گاهی دلم برای یک روشنفکر تنگ می‌شود / تعریف لغتنامه را درباره‌اش خوانده‌ای / موجود افسانه‌ای غریبی است» (طنین در دلنا: ۱۲).

روشنفکر به خودی خود، انسانی اندیشمند و متفکر است؛ چنان‌که صفارزاده از او به عنوان موجود افسانه‌ای غریب نام می‌برد؛ اما در اندیشه شاعر، لفظ روشنفکر با بدبینی و نفرت همراه شده، چون او عقیده دارد روشنفکر از آن راهی که باید عبور کند، خارج شده است. «روشنفکر از طبقه تحصیل کردگانی در جامعه است که با دغدغه‌های انسانی، اجتماعی، ارزشی، فرهنگی و سیاسی اقدام به موضع‌گیری در مباحث و مسائل حساس و مهم جامعه خویش و جامعه جهانی می‌کنند. روشنفکر نسبت به مسائل جامعه خودی و جامعه جهانی و نیز نسبت به آرمان‌ها و بایسته‌ها احساس مسئولیت و تعهد می‌کند» (خرم‌شاد، ۱۳۸۲: ۱۲۳-۱۲۴).

روشنفکر واقعی این‌گونه است و صفارزاده نه تنها چنین فردی را طرد نمی‌کند؛ بلکه او را به عنوان یک فرد مسئول و ممتاز می‌پذیرد. او می‌گوید: «درست است که روشنفکر در بعضی لحظات خاص اجتماعی، بدنامی‌هایی کسب کرده و احیاناً آدم توخالی است که در عرق‌خوری‌های شبانه شعارهایی می‌دهد: به هیچ اصولی پایبند نیست؛ حرف‌های متفکران و پیشروان را طوطی وار تکرار می‌کند؛ و خلاصه آدمی است با خواست‌های یک آدم عادی و به کم‌ترین نوازش هم قانع می‌شود؛ اما این دلیل نمی‌شود که ما خصوصیات واقعی روشنفکر را که عبارت از آگاهی و سرسختی و مسئولیت است، ندیده بگیریم» (رفیعی، ۱۳۸۶: ۲۳۸).

با ورود مظاهر تمدن غرب به ایران، گروهی از جوانان درس‌خوانده و به اصطلاح روشنفکر با اندک آشنایی که با دنیای جدید حاصل کردند، تکانی می‌خورند و وقتی زندگی دنیای جدید غرب را با آنچه خود دارند می‌سنجند،

خویش را عقب مانده می‌بینند و ناچار جویای نوعی زندگی جدید می‌شوند. این روشنفکران با مظاهر کهنه‌پرستی به مبارزه برمی‌خیزند و سعی دارند روح نوجویی را، در تمام ابعاد گسترش دهند. این غرب‌گرایی نتایج بسیاری چون دنیا‌گرایی، از خود بیگانگی و مبارزه با فرهنگ خودی را برای دانشمندان ما به ارمغان آورد. در اینجا، صفارزاده با قشر روشنفکر به مبارزه برمی‌خیزد و به سلطه فکری و فرهنگی قشر روشنفکر بر جامعه معترض می‌شود و بدین صورت، بعد روشنفکر ستیزی در شعر دینی و انقلابی را رواج می‌دهد. وقتی او از روشنفکر نام می‌برد، مراد او آن قشر دلسوز و پیشرو جامعه که علاج و درمان دردهای جامعه را می‌داند نیست؛ بلکه منظور او روشنفکران غرب‌زده‌ای هستند که هویت ایرانی خود را در مقابل فرهنگ غربی از دست داده‌اند. از آنجا که چند سالی در غرب زندگی کرده و فرهنگ غربی را به طور کامل تجربه و مطالعه کرده؛ دریافته است که وضعیت انسان در عصر ماشین و فن آوری به چه شکلی درآمده و درمی‌یابد که به شکل غم‌انگیزی انسان، ایمان خود را از دست داده و در نتیجه زندگی‌اش پوچ و بی‌معنی شده است؛ از این روی، به مبارزه با روشنفکران ضد سنت و غرب زده می‌پردازد و در مقابل اندیشه و تفکر آنها، ندای بازگشت به فرهنگ خودی را سر می‌دهد. او در شعر «سفر زمزم» این دیدگاه خود را به گونه‌ای زیبا بیان می‌کند:

«شاید به منتهایی از دره برسیم / شاید جلگه‌ای در پیش داشته باشیم / اختراع قطب نما مرا سرگرم نکرد / از پی اینان برویم که به پابوس امام می‌روند» (طنین در دلتا: ۲۱).

بنابراین، روشنفکری که صفارزاده او را به عنوان آگاه و فرهیخته می‌پذیرد، کسی نیست که با سنت‌ها و مخصوصاً دین و مذهب به دشمنی پردازد، بلکه از دید او «روشنفکر، آدم با فرهنگ و آگاه و پرهیزگاری است که از خود به دیگران می‌اندیشد؛ اصولی دارد که با آنها زندگی می‌کند و برای حفظ این اصول و سوسه‌های مادی را کوچک می‌شمارد» (رفیعی، ۱۳۸۶: ۲۶۳). این گونه است که او بین روشنفکر مآبان و روشنفکران واقعی فرق می‌گذارد. او در بعضی از

شعرهایش به تندی به روشنفکر مآبان روزگار خویش می‌تازد و این تیپ خود فروخته و غرب زده را به خزنده‌ای که به سوی نان می‌خزد، تشبیه می‌کند:

«تو آن خزنده خواری / که می‌خزی لرزان / به سوی لانه و آذوقه‌ای / زشهرت و نان / آذوقه‌ای که با تو خزیده‌ست / از پایبوس صله‌بخشان / تا پایگاه کوچک ماندن / و خود نمایاندن / و در حضور این همه پرواز / تو آن خزنده زشتی / که می‌خزی چونان / نهاد خون طلب صیاد / به سوی وسوسه بیداد / و در مسیر این همه بینایی / پرواز / تو آن خزنده شرمنده‌ای / تو آن خزنده کور / بی‌نور / در عبور» (مردان منحنی: ۱۹).

از آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که نگاه صفارزاده به روشنفکر، نگاهی مثبت است و او روشنفکر را به عنوان یک فرد با فرهنگ و تحصیل کرده برای پیشرفت جامعه لازم می‌داند؛ اما نه آن روشنفکری که ایمان و دین خود را به خاطر پیروی از نفس و تقلید از فرهنگ غرب، از دست داده باشد.

۳-۳- پایداری در برابر نفس

بهترین نمونه‌های شعر پایداری در برابر نفس؛ بزرگ‌ترین دشمن انسان، را در اشعار عرفانی می‌توان دید (صهبا، ۱۳۸۴: ۳۱۴). این ادبیات، در یک منظر عرفانی، ادبیاتی است که بتواند انسان را تا اوج مقام قرب رهنمون سازد.

«و من همیشه در راهم / و چشم‌های عاشق من / همیشه رنگ رسیدن دارند» (سفر پنجم: ۵۴).

ادبیات، عرصه‌ای برای عرصه ژرف‌ترین اندیشه‌های بشری است. از جمله این اندیشه‌های ژرف، عرفان است که حرف دل آدمی است و مبتنی بر زیباترین حالت‌های روحانی و توصیف‌ناپذیر انسانی است که آدمی خود را غرق دریای حق می‌داند و بی‌واسطه، حقیقت مطلق را کشف می‌کند. عرفان، نوعی روش زندگی و مکتبی است که محبت خدا و شناخت حقیقت، ارکان اصلی آن را تشکیل می‌دهد. عالی‌ترین و لطیف‌ترین مضامین اخلاقی و اجتماعی در اقوال و اشعار عرفا یافت می‌شود. به گونه‌ای که آنچه ادبیات کلاسیک ما را، ادبیات اخلاقی، انسانی و متعهد کرده، ادبیات عرفانی است.

طاهره صفارزاده، در سال های متأخر زندگی خود، به دلیل عزلت‌گزینی و نشستن در گوشه زهد و قرآن‌پژوهشی، به حالت‌هایی عرفانی و نوعی وارستگی عجیب معنوی دست یافته بود. به گونه‌ای که آثار شعری متأخر او، سرشار از مضامین و اندیشه‌های عرفانی است. او با به کار بردن فراوان اصطلاحات عرفانی نشان می‌دهد، زبان خاص عرفان را می‌داند و این ممکن نیست مگر اینکه شاعر در درون خود، یک دوره عرفانی را گذرانده باشد، اصطلاحاتی مانند؛ سر، قلب، امر، قلب، نور، تجلی، خلق، حق، یقین، فطرت، نفس، روح، ذهن و ... که مأخذ عمده این اصطلاحات، قرآن کریم است که شاعر، عمری را با آن سروکار داشته است. عرفان صفارزاده، مانند بسیاری از عارفان ایرانی، بر اساس تعالیم اسلام، قوام و سامان گرفته است.

«ای سجده / ای خاکساری بنده / در پیشگاه حق / هماره با من هستی / هماره / در خارج از زمان مقرر / حتی میان سخن گفتن / گریستن و خندیدن / و گاه خیره شدن / به ذات تابناک توکل / هماره با من هستی» (روشنگران راه: ۲۲).

عرفان او، عرفانی ساده و ابتدایی است. در این عرفان، نه از غرور و تعصب روشنفکرانه، خبری است و نه از تواضع‌های کش‌دار صوفیانه، حرفی به میان می‌آید. این عرفان، عرفانی نیست که کلاً در بند رستگاری خویش باشد و خود را در برابر مسائل اجتماعی و سیاسی به هیچ وجه مسئول نداند. صداقت و صمیمیت، نوعی خلوص و هم‌انسی و خویشی با مردمان و ناراحتی برای درد‌ها و رنج‌های آنها در آن دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که عرفان او هر دو بُعد فردی و اجتماعی را داراست؛ در بُعد فردی، او، عواملی چون؛ هوای نفس، عجب و خودپرستی، حجاب قرار گرفتن علم، غفلت از حق و یأس از رحمت او را به عنوان موانع انسانی برای رسیدن به حق معرفی می‌کند و در بُعد اجتماعی نیز، عواملی چون؛ تهمت، عیبجویی، گوشه‌گیری و رها کردن مسئولیت، غیبت کردن از دیگران و ... را مانع انسان برای شهود حق می‌داند.

از نظر صفارزاده، مهم‌ترین تعلیم عرفانی که در زندگی انسان تأثیر بسزایی دارد، توجه به تهذیب نفس است. تهذیب نفس، وسیله‌ای است برای انسان تا

بتواند خلق‌های زشت را از خود براند و فطرت پاک خود را چون روز اول گرداند:

«فطرت/ دریچه‌ای ست / رو به خدا / و / رو به عقل الهی / محل اتصال به ناپیدا / فطرت / پرنده ایست عاشق بالا» (در پیشواز صلح: ۶۸).

او می‌گوید فطرت موجودی است که رو به سوی خالق دارد؛ اما نفس اماره، با تمام مکرها و شرارت‌ها، تلاش می‌کند تا جانشین فطرت شود و فطرت پاک انسان را نابود کند:

«که نفس اماره/ آن فتنه گر / با حرص و مکر و شرارت‌ها / و خودپرستی‌ها / در روزگار ما / بیش از گذشته / به جانشین فطرت می‌کوشد» (همان: ۶۸).

او، بزرگ‌ترین مانع را در راه سلوک و رسیدن به حق و حقیقت، ازدهای نفس می‌داند؛ از این روی، بیان می‌دارد که انسان باید آمادگی خود را برای مبارزه با این ازدها در خود ایجاد کند، تا بتواند بر آن فائق شود. صف‌آزاده در این راه، روی معرفت و شناخت تأکید زیادی دارد، و اینکه انسان با وصل شدن به دریای معرفت، محل تابش نور الهی خواهد شد:

«هنگام اتصال به دریای معرفت / جان تو بندری ست / جای ورود نور / جای صدور نور» (دیدار صبح: ۱۸۰).

سالکی که به سوی معرفت می‌رود، آنگاه که نخستین قدم خود را در این راه برمی‌دارد، با حقیقتی مسلم روبرو می‌شود و آن این است؛ حرکت به سوی مقصد متعالی، جان مایه می‌خواهد و بریدن از تمامی کسانی که دوستشان دارد. او می‌داند، در نخستین قدم باید مسلح و مجهز به سوی جنگی برود که تا پایان زندگیش تداوم دارد. همیشه با چیزی در ستیز باشد و از چیزی دیگر بگریزد و چون می‌داند در این راه مسئله زندگی و مرگش در میان است، هوشیارانه، عمل نماید.

«هنگام زمزمه / باید زبان یگانه بماند با دل / دل / صاف و پاک باشد / من با طلوع «فاتحه» بیدار می‌شوم» (همان: ۸۵).

او می گوید: تنها راهی که انسان را به مقصد می‌رساند و میان بری است به سوی حقیقت متعالی، راه دل است. سالک باید روح خود را صیقل دهد و زنگارهایی را که جهان پیرامون به او تحمیل کرده است، از خود دور نماید تا بتواند به ادراک انوار حضرت حقّ که بر دلش می‌تابد، دست یابد. و این میسر نیست مگر اینکه، همت به خرج داده و آرام آرام آئینه دل را از صفات رذیله و نفسانیات اهریمن پاکسازی نماید؛ زیرا:

«اهل مجاهده گر باشی / اهل مکاشفه خواهی شد» (همان: ۱۷۶).

و به نظر می‌رسد خود صفّارزاده، به مرحله مکاشفه رسیده باشد؛ البته تا کسی عارف نباشد، نمی‌تواند حال عارفان را درک کند؛ اما از اشعار و مصاحبه‌های او می‌توانیم به وضوح دریابیم که او به مراحل بالای سیر و سلوک رسیده است:

«از آفتاب آن‌گونه روشنم / که هرگاه عطسه‌ای بززم / هزار تپه خاکی را /
از چشم‌های باز / ولی نایبنا / بیرون خواهم راند / کدام روح من اینک در راه
است / روح جنگلی / روح عارف / این هر دو از هم‌اند / این هر دو در هم‌اند»
(سفر پنجم: ۵۲).

این‌گونه است که او به چنین اشراق شاعرانه‌ای می‌رسد:

«مهمان کیستم که چنین / عاشقانه در راهم / مهمان صاحب ازلی / مهمان
صاحب ابدی / به باغ دولت بینایی / این بال و پر که مرا بخشیدند» (دیدار صبح:
۱۱۹).

یا جایی دیگر در باره دیدار خود با حضرت فاطمه زهرا (س) می‌گوید:

«کروبیان / به بار خاص بشارت دادند / نقاب بالا رفت / و چشم‌های
عطوفت / در من تافت / با موجی از نسیم جذبه / هم چون غبار / از روی خاک
بر گرفته شدم / بالا رفتم / و چون رسیدم / سرم به دامن بانو کشیده شد / آن
دامنی که / سر سروران عالم را / پناه بوده به دوران» (همان: ۱۹۷ و ۱۰۸).

صفّارزاده، این اشراق فردی و عرفان شخصی را در مکتب هیچ کس نیاموخته است؛ به گونه‌ای که در عرفان او نوعی عدم وابستگی وجود دارد که محصول کشف و شهود شاعر است:

«در زاویه / درویش انتصابی هم آمده بود / گفتم که خطّ رابطه را / حاجت به واسطه نیست» (سفر پنجم: ۵۲).

این‌گونه است که او، برخلاف بسیاری از عرفا، پیر و مرشدی ندارد؛ بلکه مرشد او نفوس مقدس پیامبر (ص) و ائمه اطهار است که در سراسر شعر خود، راه رستگاری و کمال را در شخصیت ایشان می‌بیند و با یاری و مدد خواستن از آنها راه هدایت را پیدا می‌کند. خود در این باره می‌گوید: «زمانی که در یک بحران شدید بودم، شبی حضرت علی(ع) را خواب دیدم؛ فرمودند: بر سوره لَهَب مداومت کن. من آیه «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» را در شعر سفر عاشقانه آوردم و آن شعر موفق شد. کاملاً هدایت‌ها را حس می‌کردم. هر وقت هم غفلت می‌کردم، یک تو گوشتی می‌خوردم یا به اصطلاح گوشتم کشیده می‌شد یا به طرز صریحی می‌فرمودند و مرا متوجه می‌کردند. من در بین مشتاقان مذهب کسی را مثل خودم نمی‌شناسم که قدم به قدم او را هدایت کرده باشند؛ به گونه‌ای که خودم الان نمی‌دانم که چگونه راه را آمده‌ام» (صفارزاده، ۱۳۸۳: ۱۴).

۴- نتیجه

در این جستار، مؤلفه‌های ادبیات پایداری در شعر طاهره صفارزاده مورد بررسی قرار گرفت و نتایج زیر حاصل شد:

- ۱- صفارزاده، شاعری است متعهد و ملتزم که عنصر «تعهد» را به عنوان مهم‌ترین رکن شاعری می‌داند؛ از این رو، دامنه ادبیات پایداری در اشعار او بازتاب زیادی دارد.
- ۲- ادبیات پایداری به طور کلی، قابل تقسیم به سه بخش است: پایداری در برابر دشمن خارجی، پایداری در برابر دشمن داخلی و نابرابری‌های جامعه و پایداری در برابر نفس. هر سه این بخش‌ها در شعر صفارزاده بسامد زیادی دارد.
- ۳- صفارزاده در حوزه پایداری در برابر دشمن خارجی، بر مؤلفه‌هایی چون؛ آزادی خواهی، استعمار ستیزی، صلح طلبی، شعر انقلابی و امید و خوش‌بینی تأکید می‌کند.

۴- در حوزه پایداری در برابر دشمن داخلی نیز، صفارزاده به مؤلفه‌هایی چون؛ عدالت طلبی، مبارزه با مفاسد اجتماعی، فقر، مبارزه با بی‌هویتی و ستم ستیزی تأکید زیادی دارد.

۵- مبارزه با نفس، به کمک اندیشه و زندگی‌ای عرفانی، از دیگر جلوه‌های ادب پایداری در اشعار اوست.

یادداشت‌ها

۱- «شعری بخوان شارات شعری بخوان / شعری بی تشویش وزن / شعری با روشنی استعاره / زمزمه‌ای روشنفکرانه / گوش‌ها راهیان آهنگند / طنین حرکتی است که حرف من در ذهن خواننده می‌آغازد» (طنین در دلتا: ۱۲). صفارزاده، در مورد این نوع شعر می‌گوید: «مبنای شعر طنین برای من از این اندیشه و تأمل پیدا شد که کار خلاقه ذهن آدمی، می‌تواند به اندازه خود زندگی به گستردگی برسد؛ زیرا نگاه کردن، دیدن، توجه داشتن و جذب کردن به یک جنبه زندگی، مانع از ارتباط فکری با دیگر جنبه‌ها نیست. از طرفی انعکاس یک نوع فکر، یا دریافت، صرفاً نمایانگر یک نوع شعر است؛ مثلاً شعر مذهبی، شعر سیاسی، شعر اخلاقی، شعر عاشقانه، شعر عرفانی و غیره؛ اما اگر محدودیت ارتباط از میان آنها برداشته شود، آن وقت، کل این پرداختن‌ها، مجموعه‌ای از آمیختن‌هاست که طبیعی‌ترین نسخه از کار ذهن را به دست می‌دهد و در ظرف تخیل و با حضور احساس و دخالت اندیشه به یک اثر هنری تبدیل می‌شود» (رفیعی، ۱۳۸۶: ۲۳۸). محمد حقوقی از این سبک به عنوان جریان‌ی تازه در شعر امروز یاد می‌کند. نک: حقوقی ۱۳۵۱: ۵۴-۵۶؛ اما تسلیمی می‌نویسد: «صفارزاده به جای آهنگ و وزن آهنگین، از واژه طنین استفاده می‌کند» (تسلیمی، ۱۳۸۳: ۹۲).

۲- مجموعه مقالات و پژوهش‌هایی که درباره طاهره صفارزاده نوشته شده است، در اثری تحت عنوان «بیدارگری در علم و هنر؛ شناخت‌نامه طاهره صفارزاده» گردآوری شده است (نک: رفیعی، ۱۳۸۶).

۳- صفارزاده در مصاحبه‌ای در این مورد می‌گوید: ساواک از بیم اعتراض برخی نویسندگان و شاعران خارجی، از دستگیری یا زندانی کردن وی چشم پوشید؛ اما تأکید کرد که تصمیم بر «زنده به گور کردن» او گرفته است. عوامل استعمار، اشعارش را سانسور می‌کردند، نوشته‌ها و مقالاتی بی‌ارزش را به نام او نشر می‌دادند و به دیگر فعالیت‌های ایذایی می‌پرداختند. سرانجام در سال ۱۳۵۵ به اتهام نوشتن شعر مقاومت دینی و امضا نکردن برگه عضویت اجباری در حزب رستاخیز، از دانشگاه اخراج و برای بار دوم خانه‌نشین شد (رفیعی، ۱۳۸۶: ۴۵).

منابع

۱. اکبری، منوچهر و خلیلی، احمد، ۱۳۸۹، «بررسی اشعار طاهره صفارزاده از دیدگاه سبک فکری»، مجله بهار ادب، سال سوم، ش ۴، زمستان ۸۹، صص ۴۵-۶۷.
۲. بصیری، محمدصادق، ۱۳۸۸، سیر تحلیلی شعر مقاومت در ادبیات فارسی، ج ۱، کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
۳. _____، _____، ۱۳۸۴، «طرح و توضیح چند سوال درباره مبانی ادبیات پایداری»، مجموعه مقالات اولین کنگره ادبیات پایداری، به کوشش دکتر احمد امیری خراسانی، کرمان: اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
۴. براهنی، رضا، ۱۳۷۱، طلا در مس، تهران: ناشر نویسنده.
۵. پرهام، سیروس، ۱۳۴۵، رئالیسم و ضد رئالیسم، چاپ سوم، تهران: انتشارت نیل.
۶. تسلیمی، علی، ۱۳۸۳، گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران (شعر)، تهران: اختران.
۷. حجازی، بهجت‌السادات، ۱۳۸۷، «نیم‌نگاهی به شعر مقاومت»، مجموعه مقالات دومین کنگره ادبیات پایداری، به کوشش دکتر احمد امیری خراسانی، کرمان: اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
۸. حقوقی، محمد، ۱۳۵۱، شعر نو از آغاز تا امروز، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۹. خرمشاد، محمد باقر، ۱۳۸۲، «روشنفکری و روشنفکری دینی ایران در سمت حرکت»، فصلنامه سیاسی-اجتماعی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ش ۴، بهار و تابستان ۸۲.

۱۰. رسولی، حجّت، ۱۳۸۴، «معیار تعهد در ادبیات»، پژوهشنامه علوم انسانی، ش ۴۵-۴۶، بهار و تابستان ۱۳۸۴، صص ۷۳-۸۲.
۱۱. راستگو، محمد، ۱۳۷۳، «حماسه در شعر انقلاب»، مجموعه مقاله‌های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، تهران: سمت.
۱۲. رفیعی، محمد علی، ۱۳۸۶، **بیدارگری در علم و هنر؛ شناختنامه طاهره صفارزاده**، تهران: هنر بیداری.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۱، **نقد ادبی**، تهران: امیر کبیر.
۱۴. سارتر، ژان پل، ۱۳۴۸، **ادبیات چیست**، ترجمه ابولحسن نجفی، تهران: زمان.
۱۵. _____، _____ و دیگران، ۱۳۵۶، **ادبیات و اندیشه (مجموعه مقاله)**، گزیده و ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: زمان.
۱۶. سنگری، محمدرضا، ۱۳۸۱، «**ادبیات مقاومت**»، فصلنامه شعر، ش ۳۹.
۱۷. سید حسینی، رضا، ۱۳۸۷، **مکتب های ادبی**، چاپ چهارم، تهران: نگاه.
۱۸. صفارزاده، طاهره، ۱۳۸۳، «**سالار صبر**»، فصلنامه شعر، شماره ۳۷، تابستان ۸۳.
۱۹. _____، _____، ۱۳۸۶، **از جلوه های جهانی**، تهران: هنر بیداری.
۲۰. _____، _____، ۱۳۸۶، **بیعت بیداری**، چاپ چهارم، تهران: هنر بیداری.
۲۱. _____، _____، ۱۳۸۶، **در پیشواز صلح**، چاپ دوم، تهران: هنر بیداری.
۲۲. _____، _____، ۱۳۸۶، **دفتر دوم**، چاپ پنجم، تهران: هنر بیداری.
۲۳. _____، _____، ۱۳۸۴، **دیدار صبح**، چاپ دوم، تهران: پارس کتاب.
۲۴. _____، _____، ۱۳۸۴، **روشنگران راه**، تهران: برگ زیتون.
۲۵. _____، _____، ۱۳۸۶، **رهگذر مهتاب**، چاپ پنجم، تهران: هنر بیداری.
۲۶. _____، _____، ۱۳۸۶، **سد و بازوان**، چاپ چهارم، تهران: هنر بیداری.
۲۷. _____، _____، ۱۳۸۴، **سفر پنجم**، چاپ پنجم، تهران: پارس کتاب.
۲۸. _____، _____، ۱۳۸۶، **طنین در دلتا**، چاپ پنجم، تهران: هنر بیداری.
۲۹. _____، _____، ۱۳۸۶، **مردان منحنی**، چاپ دوم، تهران: هنر بیداری.
۳۰. صهباء، فروغ، ۱۳۸۴، «**شعر پایداری هنر مبارزه با دشمنان سه گانه**»، مجموعه مقالات اولین کنگره ادبیات پایداری، به کوشش دکتر احمد امیری خراسانی، کرمان: اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس.
۳۱. عبدالملکیان، محمدرضا، ۱۳۶۸، «**راه دشوار، راه روشن**»، کتاب صبح، شماره ۳، بهار ۶۸، صص ۲۵-۵۱.
۳۲. فرشیدورد، میر خسرو، ۱۳۶۳، **درباره ادبیات و نقد ادبی**، ج ۱، تهران: امیر کبیر.

۳۳. کافی، غلامرضا، ۱۳۸۷، «ویژگی‌های مشترک شعر مقاومت در ادبیات ایران و جهان»، مجموعه مقالات دومین کنگره ادبیات پایداری، به کوشش دکتر احمد امیری خراسانی، کرمان: اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
۳۴. کیانی، حسن و میرقادری، فضل‌الله، ۱۳۸۸، «شهید و جانباز در شعر ابراهیم طوقان شاعر مقاومت فلسطین»، نشریه ادبیات پایداری، سال اول، ش ۱، صص ۱۲۷-۱۴۲.
۳۵. میرزایی، سینا، ۱۳۷۷، «از ارتفاع عقیده»، روزنامه قدس، ۲۰ فروردین ۱۳۷۷، ص ۱۳.